



سناریو

گناه «گلنار» چه بود؟

سنی بین فرزندان هم ۳ تا ۵ ساله. شوهرش هم موافق بود یه بچه دیگه داشته باشن. خیلی طول نکشید که متوجه شد یه خیرایی هست. به محض مثبت شدن تست بارداری به پایگاه سلامت محل رفت و پرونده بارداری تشکیل داد. به مراقب سلامت گفت که در بارداری قبلی، مشکل بزرگش، یبوست بوده. در پایگاه سلامت، آموزش‌های لازم در رابطه با رژیم غذایی رو به «گلنار» دادن. کم کم با پیشنهاد همین مرکز آزمایش‌ها، سونوگرافی و غربالگری جنین هم انجام شد و همه چیز طبیعی بود. البته گلنار به جز پایگاه سلامت تحت نظر متخصص زنان هم بود. در هفته ۲۳ بارداری، گلنار با شکایت از دل درد و یبوست به پایگاه مراجعه کرد. مراقب سلامت هم به خاطر نفخ شدید شکم نمی‌تونست صدای قلب جنین رو بشنوه، اون رو به پزشک مرکز ارجاع داده بود. پزشک گفته بود برای بررسی بیشتر، باید به بیمارستان بره. روز بعد مراقب سلامت تلفنی وضعیت

کیانا رضایی

کارشناس مادران معاونت بهداشتی
دانشگاه علوم پزشکی اراک

عشرت السادات موسوی

مدیر گروه بهداشت خانواده معاونت بهداشتی
دانشگاه علوم پزشکی اراک

دکتر محسن فدوی

کارشناس امور جمعیتی معاونت بهداشتی
دانشگاه علوم پزشکی اراک

خونه رو تازه عوض کرده بودن. حالا یه اتاق کوچولوی دیگه هم داشتن و مجبور نبودن که وسایل اضافی رو دورشون بچینن. ۱۰ سال از ازدواجش با «محمد» گذشته بود و دخترشون «شیون»، ۶ ساله بود. داشت حساب و کتاب می‌کرد: بهتره حالا که ۳۳ سالشه، باردار بشه چون شنیده، بالای ۳۵ سال، بارداری پرخطر حساب می‌شه و بهترین فاصله

رو پیگیری کرد و متوجه شد که گلنار در بیمارستان بستری شده. بعد فهمید که پزشک مرکز، نتیجه مشاهدات و معاینه رو در پرونده ثبت نکرده.

گلنار، که تا به حال تمام مراقبت‌های دوره بارداریش رو انجام داده بود، برای مراقبت پنجم بارداری هم به پایگاه سلامت مراجعه کرد و به مراقب سلامت گفت با وجودی که هر سه روز یکبار، برای انما به بیمارستان می‌ره ولی بیوست او بهبودی پیدا نکرده.

دو هفته بعد دوباره با درد شکمی به بیمارستان مراجعه کرد و بستری شد. حالا حدود هفته ۲۹ بارداری بود. متخصص زنان اونو معاینه کرد و برای بررسی بیشتر متخصصان گوارش و جراحی، دستور اعزام به بیمارستان دیگه‌ای رو دادند. حدود یک‌ماه در بیمارستان بستری بود. جراح معتقد بود ختم بارداری در روند بهبود گلنار مؤثره ولی متخصص زنان با ختم حاملگی مخالف بود. همسرش تمایل داشت گلنار رو به بیمارستان مجهزتر توی یه شهر دیگه ببره و چند بار گفته بود سلامت همسرش در اولویته.

۲۰ روز بعد حال گلنار بدتر شد و بالاخره متخصص زنان تصمیم به ختم بارداری گرفت. گلنار، زایمان طبیعی کرد. بعد از زایمان بلافاصله اونو به اتاق عمل بردن. جراح گفت روده‌ها پاره شده! بعد از جراحی به ICU منتقل شد. حالش هر روز بدتر می‌شد، تب شدید و کاهش پلاکت و درد شدید شکم. برای بار دوم راهی اتاق عمل شد. بعد از عمل، گلنار به کما رفت و دیگه به هوش نیومد تا فوت کرد!

در این تجربه دردناک دیدیم که مشکلی به ظاهر کوچک، یعنی بیوست در مادر باردار، چگونه می‌تواند همه هستی او و خانواده‌اش را با مشکلاتی پیچیده و ناگوار روبرو کند. همه ما در تجربه خود بارها و بارها با مادری باردار که دچار بیوست شده، برخورد کرده‌ایم و فکر می‌کنیم که با افزایش اندازه رحم و کم تحرکی مادر که با بیشتر شدن سن بارداری اتفاق می‌افتند، شکایت‌هایی مانند بیوست مادر چندان هم دور از انتظار نیست و به همین

دلیل، براحتی از کنار آن می‌گذریم و به چند توصیه معمولی تغذیه ای و حرکتی، اکتفا می‌کنیم. بقیه افراد تیم سلامت نیز، با همین پیش فرض آرام آرام جلو می‌روند فارغ از اینکه مادر باردار، هر لحظه به زمانی که واقعه‌ای ناگوار حیات او و فرزندش را نشانه رفته، نزدیکتر می‌شود. کافی بود با پیگیری مستمر و مداوم بهورز و مراقب سلامت، توجه مناسب همکاران در بیمارستان، تعامل بیشتر پزشکان متخصص با یکدیگر؛ وضعیت سلامت مادر باردار و جنین تحت مراقبت مطلوب قرار می‌گرفت.

بعید می‌دانم بتوان پاسخی به «شیون» ۶ ساله داده اگر روزی بپرسد گناه مادرش چه بود؟ او به من گفت مادرش به او گفته:

« من مراقب خودم هستم، مراقبان سلامت و پزشکان مراقب من هستند؛ همه مراقب من هستند تا بتوانم مراقب تو باشم.»

باید حق‌ها کنان با صدای بلند بگوییم: ای کاش بیشتر مراقب گلنار بودیم، او که به اندازه دانش و توانش، برای داشتن دوران بارداری سالم تلاش کرده بود. نکند نشانه‌ای از تقصیر ما...؛ نکند غفلت ما...؛ نکند ضعفی در پیگیری‌های ما در پایگاه‌ها و مراکز خدمات جامع سلامت...؛ نکند اشکالی بر عملکرد پزشکان ما...؛ خدا نکند؛ نه! نه!

ولی من باز هم می‌ترسم؛ از تکرار وقایعی دردناک. لحظه‌ای درنگ، لحظه‌ای اندیشه؛ سهم ما در وقایعی اینچنین چقدر است؛ منصفانه!!

این خانه هم با تمام کوچکی‌ش، سهم آنان از زندگی نبود. محمد در کنار اتاق، در تنهایی و بیچارگی خود غرق شده و شیون، به قدر وسعت کودکی‌ش، تنها بود. نمی‌توانم به چشمان شیون نگاه کنم. نمی‌دانم اگر چنین کرده باشیم؛ بعد از رفتن گلنار، تا تولد زندگی شیون، تا نفس کشیدن دوباره او، چقدر مانده. با این همه ابهام و انتظار، دوست داشتم از این پس او را، «آرزو» صدا کنم نه شیون؛ او سراسر فریاد است، بی‌قرار و پریشان، او «شیون» است، شیون.

به این موضوع امتیاز دهید (۱ تا ۱۰). کد موضوع ۹۸۲۱۵. پیامک ۳۰۰۷۲۷۳۱۰۰۱. نحوه امتیازدهی: امتیاز- شماره مقاله. مثال: اگر امتیاز شما ۸۰ باشد (۸۰-۹۸۲۱۵)